

فصل پنجم

خرده نظام اقتصاد

اقتصاد بواسطه دارا بودن نقش میانجی بین انسان و محیط یا سرزمین پیرامون اهمیت بسیار زیادی در هر گونه تحلیل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایفاء می کند به گونه ای که در کنار خرده نظامهای فوق اثری تعیینی و بلاواسطه در شکل گیری و جهت یابی پروسه عظیم تاریخی، اجتماعی حیات بشری دارد. افزون بر آن هر چند که معنویت انسان و ویژگیهای سرزمینی و اقلیمی خود زیر ساخت هایی را تشکیل می دهد که نظام اجتماعی گروههای انسانی بر روی آن ساخته و پرداخته می گردد. ولی در همه حال خرده نظام اقتصادی با رسالت حفظ وجودیت و ارگانیکسم انسانی و تامین نیازهای اصلی او در انطباق با محیط زنده و غیر زنده، تأثیری کم نظیر بر زندگی اجتماعی او اعمال می کند.

اگر شکل اقتصاد هر ملت یا گروه انسانی خاص، برگرفته از خصوصیات سرزمینی و اقلیمی است پس در درون فرماسیونهای اجتماعی عمده - که مارکس تیپولوژی خاصی از آن بدست داده است - خرده فرماسیونهایی نیز قابل دستیابی و مشاهده می باشد که شیوه تولید آسیایی یکی از این زیرمجموعه ها هست. حال با ادامه این روند و با عنایت به ویژگیهای منطقه ای، در داخل این خرده صورتبندی اجتماعی آسیایی، می توان فرماسیونهای خردتر و محدودتری را نیز برشرد و بدینطریق از افتادن در دام تحلیل های اجتماعی مبتنی بر مفاهیم شاه کلیدی اجتناب کرد.

بدین ترتیب روشن است که تعمیم شیوه تولید آسیایی بر تمام نقاط قاره بزرگ آسیا کاری عبث و بیهوده است چرا که این ابزار مفهومی در حقیقت برای توجیه استبداد فراگیر در آسیا و به قصد متمایز ساختن اروپا از این قاره صورت پذیرفته است و در واقع این قضیه بیشتر امری ایدئولوژیک و اروپا مدارانه می نماید تا حاصل تحقیقی آکادمیک و علمی. چرا که نه آنطور که اروپائیان به دنیای تفکر و اندیشه بشری ارائه کرده اند آسیا مهد استبداد فردی و ویرانگرا است و نه اروپا فارغ از استبداد فردی و الیگارشیک زیسته است. بطوریکه فاشیسم ایتالیایی و نازیسم آلمانی دست کمی از فاشیسم ژاپنی نداشته است و حتی مخرب تر هم بوده است. پس نگاه صادقانه و بیطرف به صورتبندیهای اجتماعی ویژه ملل و گروههای متفاوت انسانی در تمام نقاط جهان امری ضروری بوده و در استحکام تحلیلهای اقتصادی و اجتماعی موثر می باشد.

می توان گفت زمانی که دراروپا شیوه تولید و مناسبات فئودالیتة حاکم بود و فرهنگ و سیاست و اجتماع متناسب با آن در قاره سبز اروپا جاری و ساری بود در شرق رشته کوههای اورال، یعنی مناطق وسیعی که باران و رطوبت اقیانوس اطلس در آنها نفوذ نمی کرد، قاره کهن آسیا قامت برافراشته و محیط زیست گروههایی را تشکیل می داد که به در نگاه اروپائیان انساخای شرق معروف بودند اما جمعیت ها و ملل شرق مانند مردم اروپا یک دست و همسان نبودند و گستردگی و وسعت عظیم این قاره مساحت آن را به مناطق آب و هوایی و سرزمینی متفاوتی تقسیم کرده بود بطوریکه بخش وسیعی از جنوب و جنوب شرق آسیا آب هوایی قاره ای داشته و متأثر از رطوبت اقیانوس هند و اقیانوس آرام بود (کشورهای مثل هند، چین شرقی از آن جمله اند) اینها بواسطه شرایط جغرافیایی به کشت و کار مشغول بوده و در کنار آن از دانه ها و میوه های خامی که طبیعت همیشه سبز آن نواحی در اختیار شان می گذاشت، بهره مند می شدند. بخش وسیع دیگری از قاره آسیا گرم و خشک یا به تعبیری صحرا و بیابان بود (که بیابانهای عربستان و مرکز فلات ایران از آن جمله اند) اینان فرهنگ بسیار غنی در تحصیل و استفاده از آب کمیاب در این مناطق ایجاد کرده و بواسطه کشت زمین و تولیدات دستی و پیشه وری زندگی می گذراندند. همچنین قسمت بسیار وسیعی از آسیا را چمنزارهای متشکل از علف های پا کوتاه تشکیل می داد که ساکنان آن اغلب به کار دامپروری و رمه گردانی مشغول بوده و با دلبستگی تام به حیات ایلیاتی و کوچ رو، و همچنین فارغ از تعلق خاطر نسبت به خاک، در حرکتی پیوسته زندگانی می کردند. البته بخش بزرگی از مساحت آسیا هم در شمال این قاره واقع شده است که با چهره ای یخ زده، مناطق وسیع سیبری را تشکیل می دهند و مردمان آن بیشتر با شک ار حیوانات وحشی مثل گوزن و ماهیگیری روزگار سپری می کنند.

پس به عبارتی می توان ادعا کرد که در قاره آسیا همزمان چهار شیوه تولید متمایز وجود داشته است که حوزه های دیگر نظام اجتماعی در قالب صورتبندیهای اقتصادی اشاره شده، شکل گیری نموده اند و در واقع شکل خاص فئودالیتة اروپا به هیچ وجه در قاره آسیا قابل تکرار نبوده است و بنظر می رسد صاحب نظرانی که سعی می کنند ظهور استبداد شرق را با تمسک به حیات اقتصادی مردمان آسیایی تحلیل نمایند به فاکتور امنیت در مناطق برخوردار از شبه فرماسیون زمینداری مثل هندوستان و شرق چین و یا جنوب شرق آسیا کم توجه بوده اند چرا که استبداد محصول احساس نامنی شدید است و نه چیز دیگر. از سوی هر محدوده سرزمینی و آب و هوایی در پیوند با خرده فرماسیون اجتماعی همزیسته با آن از هزاران و بلکه ده ها هزار سال پیش سکونتگاه مردمان ویژه ای بوده است که در طول زمانی دراز قدرت و قابلیت سازگاری با محیط فوق را بدست آورده و توانسته اند در گذر زمان با حفظ موجودیت و ارگانیکس خویش، فرهنگ، سیاست و اجتماع خاصی را پیروانند و بدینوسیله سبب افتراق خود از

سایرین و گروههای انسانی دیگر شوند و بالتبع اقوام ترک و فارس ساکن در آسیا نیز از آجمله محسوب می شوند .

نگاهی به تاریخ حداقل هفت هزار ساله اقوام متماز ترک و فارس در پهنه آسیا حکایت از آن دارد که جابجایی انسانی فوق العاده اندک و ناچیزی در محدوده سرزمینی آنها انجام گرفته است و در واقع مردمان وابسته به این دو فرهنگ متفاوت از اعصار پیشین در مناطقی که هم اکنون در آن زندگی می کنند ، دارای حیات اجتماعی بوده و در حقیقت این سرزمینها متعلق به آنان بوده است چرا که قدرت سازگاری با ویژگیهای جغرافیایی و اقلیمی برای گروههای انسانی در اندک مدت و حتی در طول قرنها امکانپذیر نبوده و نیاز به ده ها هزار سال زمان دارد . حال با توجه به اینکه اقوام ترک از لحاظ صورتبندی اقتصادی متعلق به گروههای انسانی رمه گردان و کوچ رو می باشد و چمنزارهای آسیا از شمال چین گرفته تا اروپای مرکزی و از مناطق شمالی عراق گرفته تا شمال شرق هندوکش محل سکونت آنان بوده است و اقوام فارس که در پیوند با خرده فرماسیون زراعت پیشه و صنایع دستی شهری در بخش شمال خلیج فارس و دریای عمان تا مناطق شرقی زاگرس ، جنوب البرز و هندوکش و شمال شبه قاره هند سکونت دارند از لحاظ اقتصادی دارای تفاوت ماهوی بوده و دو گروه انسانی جداگانه تلقی می شوند. بگونه ای که همین تفاوت در خصوصیات سرزمینی و اقلیمی بنیانی برای تمایز در برخورداری از فرماسیون اقتصادی گردیده و از این طریق کل خرده نظامهای فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی آنان متأثر از این اختلاف ، ویژگی خاص و منحصر به فردی یافته اند بطوری که تیپ آرمانی انسان ترک کوچکترین شباهت را با تیپ آرمانی انسان فارس داشته و هر یک به نوعی خصوصیات قومی متمایز خود را در زندگی مادی و معنوی خود منعکس می سازند .

اقتصاد اقوام ترک اوغوز در دده قورقود

اقوام اوغوز در سرزمین ترکان و در بخشی از آن روزگار خویش را سپری کرده اند آنان در عصر زمینداری و فتودالیته بر قسمت بزرگی از چمنزارها و مراتع جغرافیای ترکان تسلط داشته و مالکیت زمینهای فوق را از آن خویش کرده اند در واقع بر عکس فرماسیون فتودالیته اروپایی ترکان اوغوز نه در زمینه کشت و کار که در پرورش آزاد دام و بویژه گوسفند فعالیت داشته و از طریق کوچ و چادر نشینی به حیات اجتماعی شان استمرار می بخشیده اند چرا که بیلاق و قشلاق و اتراق گاههای مابین ، زمانی زیاد برای استقرار و یکجانشینی را به آنان نمی داده است بویژه اینکه با بی نظمی در بارش برف و باران و قحطی های مداوم، در واقع حرکت ضرورتی حیاتی برای بقا و نوعی گریز از مرگ ناشی از گرسنگی محسوب می گردید بنابراین در اقتصاد اوغوزها کوچ و حرکت از مفاهیم عمده تلقی می شده است :

اگر از کوههای دور دست تیره می پرسی . که آنها مرتع بیلاق «بامسی» بود... و چادرهای آبی رنگ و تیره. روزهای داغ در صحرا . سایبان بودند او را. و از وقتی که او رفته . نکوچیدم من از اینجا¹ اگر در کوههای تیره تان رویش همی باشد . ایل مان بیلاق خواهد کرد² روزی "اوروز" به بیلاق خود رفت ، "اوروز" چوبانی به نام "کوندر قوجا ساری چوبان" داشت هر وقت اوغوز کوچ می کرد این مرد جلوتر از همه راه می افتاد³ ای مرد. تو از کدامین سرزمین هستی . شما در فصل تابستان از کدامین کوه می کوچید.⁴ کوه تیره سر به سر بیلاق تو باشد.⁵

سازمان اجتماعی اوغوزها بواسطه اقتصاد شبانی متشکل از دو طبقه پر قدرت نجبا و اشراف او غوز- که به بیگ ها معروف بودند - و چوپانان تقسیم بندی می شده است . بیگ ها صاحب مراتع بیلاق و قشلاق ، گوسفندان و غالب داراییهای موجود در ایل بودند و چوپانان طبقه فرودست محسوب و کار نگهداری از گوسفندان و گله های نجبا و بیگ ها ب عهده آنان بود . در میان این دو طبقه لایه های متعددی مثل بازرگانان ، زارعان و باغداران ، روشنفکران و ... قرار داشته اند که اینها نیز غالبا " در خدمت اشراف اوغوز بوده و با تمام اهمیت شان از لحاظ منزلتی به پای بیگ ها نمی رسیده اند هرچند که نوعی توازن و سازگاری نیز در میان این طبقات و لایه های اجتماعی - اقتصادی وجود داشته است که در مواقع ضروری سبب اتحاد و یکپارچگی آنان در حفظ و بقا ایل می شده است .

در ده قورقود نماینده سیاسی و خان خانان ایل اوغوز " بائندیرخان" نامیده می شود او همچون پدری که فرزندانش را اطراف خویش می نشاند بیگ ها و خانها را در دورتادور جایگاهش قرار داده و با آنان سخن می گوید گاه بشکل دسته جمعی با هم به شکار می روند و زمانی دیگر باج و خراج ملک تسخیر شده ای مثل گرجستان را بین آنان توزیع می نماید تا بدینوسیله نجبای ایل را خشنود و از نظر روحی آماده نگهدارد. این از جمله رسوم اوغوز است که تمام خانها، بیگ ها و افراد ایل از بایندیرخان حرف شنوی کامل داشته باشند و در برابرش زانو بر زمین نهاده و بدون اجازه وی حق یورش به دشمن را نداشته باشند. همچنین بایندیرخان بعنوان بزرگ ایل اوغوز سالی یک بار تمام بیگ ها و خانهای اوغوز را به میهمانی دعوت نموده و با آنان درباره مسائل و مشکلات ایل مشورت می کند: روزی بائندیرخان پسر قام غان از جای خود برخاست . به فرمانش چادر و سایبان او را برافراشته بودند و چادرهای رنگارنگ ایلش سر به آسمان کشیده بود.⁶

باج گرجستان را آورده بودند که یک اسب، یک شمشیر و یک گرز بود . بائندیرخان سخت خشمگین بود ، ده قورقود آمد و آهنگ شادی نواخت و پرسید : خان من از چه خشمگینی ؟ او

جواب داد: چرا خشمگین نباشم! هر سال طلا و نقره ی فراوان می رسید که بین نجبا و دلاوران تقسیم می کردیم و آنها خشنود می شدند حال چه کسی را می توان خشنود ساخت.⁷ پس از بایندیرخان، صدر اعظم و دامادش "قازان خان" قرار داشت که از لحاظ قدرت سیاسی و منزلتی بر سایر نجلبو اشراف و بیگ های اوغوز برتر می باشد بطوریکه او بیگلریگی یا بزرگ بیگ ها نامیده می شود. قازان خان در تعدادی از دستاورد کتاب ده ده قورقود نقش اصلی را ایفا می کند و او که از سویی خود زمیندار (صاحب مراتع) بزرگی است، از یک سو بواسطه نسبت سببی با بایندیرخان و از طرف دیگر بواسطه شجاعت و مردم داری اش دارای نفوذ سیاسی، منزلت و محبوبیت فراوانی در نزد اشراف و مردم اوغوز است:

سالور قازان... نود چادر قبه زرین داشت که بر پهنه زمین سیاه بر افراشته بود و نود قالیچه ابریشمین رنگارنگ گسترده بود... صراحی های پایه طلائی را بیرون آورده بودند.⁸

اشراف یا بیگ های اوغوز به جز مراتع بیلاق و قشلاق از گوسفندان بسیار، اشتراک و اسبهای تیز رو و همچنین چادرهای قبه زرین برخوردار بوده و به این دولتمندی افتخار می کردند هر چند که براحتی آن را به دیگران می بخشیدند:

به یاران وفادارت بگو قوچها و اشتراک را بھر قربانی بیاریند، اشراف اوغوز را از خود و بیگانه دعوت کن.⁹

برای او هزاران گوسفند از گله های خویش برده تا غذای خویش گرداند. به پاکن بھر او خیمه های قبه زرین تا از آفتاب داغ صحرا در امان باشد.¹⁰

پدر به پسرش در کوههای سیاه مراتع سرسبز هدیه داد و اصطبل های پر از اسب های باد پا بخشید و زیر قدمهای پسر سپید چهره اش گوسفند سفیدی قربانی کرد.¹¹

اشراف اوغوز موقعیت و منزلت و دارایی خویش را نه با بخشش و هدیه دیگران که با قدرت تمام از طریق زر، و یا زور و جنگاوی بدست آورده بودند به عبارتی دیگر بیگ ها این عنوان را نه از طریق نسبی و نسبت داشتن با صاحب بان قدرت ایل اوغوز که از راه نشان دان شایستگی هایشان کسب کرده بودند شایستگی هایی که برخ کشیدن آن مستلزم استقبال از خطرات جانی و بذل مال و دولت بود:

دلاوری از اوغوز به نام "ترس اوزامیش" گفت: هی پسر "اوشون قوجا"! هر یک از نجبایی که اینجا نشسته اند با زور و زر خویش مقامشان را تصاحب کرده اند.¹²

بیگ ها متفقا به قلعه حلیم بردند و به چپاول پرداختند.¹³

بدیهی است که اشرافیت ایلیاتی در کنار خرده فرماسیون زمینداری - گله داری ، مناسبات اجتماعی برده داری را نیز بشکلی ضعیف تر حفظ کرده و از آن در تامین مایحتاج غذایی و ابزار و وسایل جنگی و غیره استفاده می کرد. اما در همه حال قدرت فائقه سیاسی و اقتصادی از آن نظام عشیره ای بوده است.

به تاکستانهای آنجا ، فراوان تاکها با خوشه ها . انگور سیاه و سرخ . داریم و مردان و غلامان . این انگور ها را . چیده می فشارند و شراب سرخ می سازند.¹⁴

همچنین نجبای اوغوز به اصالت و اصل و نسب اهمیت داده و فرهنگ اشرافیت و منش طبقاتی خاصی را ساخته و پرداخته بودند که به آنان این حق را می داده که آزادانه به تحقیر طبقات دیگر و بویژه طبقات اجتماعی - اقتصادی فروتر مبادرت ورزیده و نیاکان دولتند خود را به رخ بکشند :
او آداب دان تر از آن بود که به چادر داخل شود.¹⁵

"یالتاجوق" پسر "یالانچی" عصبانی گشت و گفت: ای پست پست راده مگر در شأن تو است که با من چنین صحبت می کنی.¹⁶

ای دیوانه خیره سر! آیا در حد تو است که بی اذن و رخصت نزد من بیایی!¹⁷

اما جالب توجه این است که نجبای ایل اوغوز به باز توزیع ثروت و دولت معتقد بوده و هر از گاهی اسباب چپاول دارایی های خویش را بوسیله لایه های فروتر اقتصادی فراهم می آورده اند. چنانکه سالار قازان خان - که چشم و چراغ ایل اوغوز است - الگویی از این رسم و آیین اجتماعی را با هدف بازتوزیع ثروت ارائه می دهد و بدیهی است که سایر اشراف و بیگ ها هم به پیروی از او همین رسم را اجرا می کرده اند بطوری که رسم یغمایی منزل عروس در مراسم جشن عروسی آذربایجانها نمونه ای بیادگار مانده از همین سنت ترکی می باشد :

هر سه سال یک بار قازان نجبای ایل اوغوز بیرونی و درونی را جمع می کرد و اجازه می داد که خانه اش را به یغما ببرند . رسم قازان بر این بود که دست همسرش را می گرفت و ازخانه بیرون می آورد و مایملک خانه را یغما می کردند.¹⁸

گفتنی است که چوپانان با اینکه در مقایسه با اشرافیت اوغوز طبقه ای فروتر بحساب می آیند ولی هم آنان تولید کنندگان واقعی ثروت ایل را تشکیل می دهند این طبقه اجتماعی زیرین در خرده صورتبندی عصر زمینداری دارای نقش اساسی در تولید محصول اصلی ایل (که همانا گله های گوسفند است) بوده و با تسلط بر دانش بومی گسترده و بسیار غنی در گیاه شناسی مرتعی و همچنین اصول دامپروری، در طی هزاران سال، بر اندوخته ذهنی عظیمی در این خصوص دست یافته اند که بی مبالغه در کمتر ملتی پیدا می شود.

همچنین زنان عشیره با تولید محصولات متعدد و رنگ به رنگ از جمله دست بافته های پشمی و ابریشمین، چرم سازی، فرآوری مواد لبنی، آشپزی با گوشت و غیره همواره و در طول تاریخ هنر و فنون سرشار خود را بنمایش گزارده اند که این اطلاعات ذی قیمت سنتی هم در زمینه خلق و هم در نگهداری از محصولات فوق می باشد:

چوپان جواب داد: کجا بودی قازان؟ در کدامین گور خود را گم کرده بودی؟ سرور من. بخت برگشته قازان.... چرا بر من خشم گرفته ای سرورم قازان؟ در دلت ایمان نیست؟ ششصد نفر از کفار به من حمله کردند، دو برادرم کشته شدند. سیصد نفر از آنان را کشتم. جنگیدم و نگذاشتم گوسفند هایت را ببرند! حتی یک بره یکساله لاغر هم از گله هایت جدا نشد.¹⁹

اما غرور اشرافی حاضر نیست که به چوپان اجازه عرض اندام بیشتری در حوزه اجتماعیات ایل بدهد و چوپانان با تمام شایستگی هایشان و کوشش و زحماتشان در برپایی و حفظ ساختمان ایل اوغوز از منزلت اجتماعی پایینی برخوردار می باشند و آنان حتی با نشان دادن لیاقتشان نیز توان جابجایی طبقاتی و ورود به جرگه بیگ ها را ندارند و سد اصالت و پیشینه خا نوادگی امکان هر گونه تحرک طبقاتی را از آنان سلب کرده است:

قازان خان چوپان را از درخت جدا کرد و پیشانی او را بوسید وگفت: اگر خداوند خا نواده ام را به من باز گرداند ترا مه تر باشی خواهم کرد.²⁰

لایه های میانی در بین دو طبقه عمده بیگ ها و چوپانان، با همه اهمیت خود، در دستهای ده ده قورقود نقش ثانوی بازی می کنند و اغلب به مثابه لولایی هستند که سبب تسهیل در روابط طبقات اجتماعی فوق می شوند و بدین ترتیب در ایجاد کلی تی بنام جامعه ایلیاتی ترکان اوغوز موثر واقع می شوند.

بازرگانان و دادوستدکنندگان عمده کالا در آن زمان یکی از این لایه های اجتماعی - اقتصادی میانجی هستند. آنها با آنکه هیچگونه نقشی در قدرت سیاسی و اجتماعی در خرده فراماسیون رمه گردانی ندارند با اینحال بخاطر فعالیت آنان در تامین نیازمندیهای اشراف و بیگ های اوغوز و در سطحی نازل تر چوپانان و مردم عادی، در کتاب حماسی اوغوزها از آنها یاد شده است:

"بی بوره" بازرگانان خود را فرا خواند و چنین دستور داد: بازرگانان حالا که خداوند پسری به من داده است به سرزمین روم بروید و تا زمانی که پسرم بزرگ شود هدایای گرانقیمتی برای او بیاورید.²¹

دومین لایه اجتماعی جامعه اوغوز زارعان، باغداران و خرده مالکان روستایی بوده اند اینها نیز اگر چه فاقد قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی درخوری می باشند ولی بواسطه تامین بخشی از نیازمندیهای غذایی، وسایل زندگی و اسباب تفریح بیگ ها و خانهای اوغوز در محدود سرزمینی ترکان زندگی می کنند. این لایه بخاطر وابستگی شان به خاک و تولید محصولات زراعی و باغی، که متضمن یکجانشینی بود، اغلب مورد تحقیر و استهزا کوچ نشینان اوغوز بوده و با لقب توهین آمیز "تات" به سبک و سیاق حیات این قشر نگرشی منفی ابراز می شد.

قشر عمده دیگری که در سازمان اجتماعی ترکان اوغوز همواره حضور چشمگیر داشتند، غلامان و برده هایی هستند. اغلب در غزوات دینی و یا یورشها و جنگ های متعدد با اقوام دیگر بدست آمده بودند آنان در بیشتر مواقع به عنوان خدمتکار خانگی یا جهت کار در قلعه ها و مزارع و باغات متعلق به خانها و بیگ های ترکان فعالیت می کرده اند. قابل ذکر است که بدلیل ضعف سیاسی و نظامی هندوستان و تباین دینی اوغوزها با آنان و همچنین جمعیت عظیم آن سرزمین، اکثریت برده ها و غلامان اوغوزها هندی می باشند:

به تاکستانهای آنجا فراوان تاکها با خوشه های انگور سیاه و سرخ. داریم. و مردان و غلامان. این انگورها را چیده می فشارند و شراب سرخ می سازند.²²

اما مهمترین و ارزشمندترین لایه اجتماعی میانجی در بین ترکان اوغوز، روشنفکران سنتی ایل در شکل و شمایل عاشیق ها، اوزان ها و دده قورقوت ها هستند. دده قورقود که صورت اولیه و ابتدایی و تمایز نیافته "اوزان" و "عاشیق" فعلی است از قداستی مذهبی بمر مند بوده و در بین بیگ ها و خانهای اوغوز از احترام زیادی برخوردار می باشد. اوکسی است که اغلب همشین خان خانان باینیدرخان و بیگلریگی قازان خان می باشد و گرهی که بدست بیگ ها گشوده نمی شود به تدبیر و دست توانای او باز می گردد.

ده ده قورقود پدر معنوی فرد ایل پرجمعیت ترکان اوغوز و بسیار مورد احترام و تکریم آنهاست. از این جهت که با وجود برخورداری از تدبیر و قدرت حل مشکلات ایل، خود را بزرگ نمی‌شمارد و بر گردن اوغوزها منت نمی‌گذارد و با اینکه در مواقع خطر همواره پا پیش گذاشته و حاضر به همه نوع فداکاری در راه بهروزی ایل است، با اینحال جبهه و تاج بر سر ندارد و او که رهرو حقیقت و آزادگی است در قبال خدمات فراوان خود به اوغوز هیچ چیزی طلب نمی‌کند و چشم بر دست و کرم خانها و بیگها ندارد. ده ده قورقود اغلب با خود شادی بهمراه می‌آورد و با حضورش همه چیز رسمیت پیدا می‌کند حتی مراسم نامگذاری پسران خانان و بیگها بی وجود او رونق ندارد و عملاً انجام نمی‌گیرد بطوریکه از این بابت شاید بتوان ده ده قورقود را اصلی‌ترین روشنفکرترکان اوغوز نامید که در تناسبی بی‌همتا با خرده فرمسیون ایلیاتی اکثر مسئولیت‌های یک روشنفکر و خیرخواه جامعه را بعهده گرفته و باشایستگی تمام آن را به سرانجام می‌رساند:

بگذارید دهنده قورقود بیاید و به این پسر نامی بدهد، بگذارید به همراه این پسر پیش‌پدرش رفته و از او بخواهد که پسر را بیگ بخواند، تاجی به سرش بگذارد.²³

همه به اتفاق با این نتیجه رسیدند که بایستی ده ده قورقود دنبال این کار مهم برود.²⁴
 آنان نزد دده قورقود رفتند و با وی به مشورت نشستند و گفتند: راهی پیش پای ما بگذارید.²⁵
 دده قورقود گفت: خان من بهتر است این سه چیز را به دلآوری داده و او را مرزبان اوغوز بکنیم.²⁶

قشر روشنفکر به نمایندگی دده قورقود در دستاخرهای حماسی ترکان اوغوز اصولاً به نیازهای معنوی، فکری و حسی آنان پاسخ می‌داده و به گونه‌ای متوازن از عهده انجام تکالیف فوق بر می‌آمده است این نیازها به یک عبارت مشتمل بر عناصر ذیل است:

1. نیاز به یک قدرت فوق بشری و ماوای طبیعی: دین و مذهب در میان قبایل اوغوز عادتاً به شکلی که در اجتماعات یکجانشین شاهد هستیم، قابل پدیدار شدن نبود چراکه حرکت مداوم آنها به مثابه جزئی جدایی ناپذیر و ضروری از زندگی مبتنی بر دام و دامپروری مبتنی بر کوچ، امکان تکوین دین در ابعاد عبادی، شعائر و... را غیرممکن می‌ساخت و صورتبندی حیات اجتماع عشیره‌ای عملاً حیات معنوی ماوای طبیعی خاصی را ایجاد می‌کرد که سادگی، صمیمیت و عینی بودن جزء جدایی ناپذیر آن می‌باشد. یعنی تمام فاکتورهایی که در پیوند با زندگی توأم با حرکت قابل احیاء و موجودیت یافتن بود. بنابراین این مذهب در قامت پیر قدسی یعنی "دهده" که قادر به حرکت در کنار ایل بود، نمودار گشت و به دلیل همزیستی آن با ته نشست‌های معنوی و جهان‌شناختی ترکان اوغوز،

صورتی به شدت ملموس و عینی یافت و درهم آمیختگی با موسیقی و زندگی پرماجرایی آنها به شکل دده قورقود نمایان گشت.

2. ثبت و ضبط و انتقال تاریخ حیات اجتماعی ترکان اوغوز بصورت شفاهی و سینه به سینه : عشق و علاقه وافر ترکان به گذشته پرافنخار و پر حادثه خود چنان بود که تمایل به ماندگاری آن برای نسلهای آینده - برای قدرت بخشی به آنان و آفریدن اعتماد به نفس جمعی برای افراد ایل - همواره به مثابه یکی از نیازهای اصلی معنوی و اجتماعی قبایل اوغوز مطرح بود اما سیطره ارتباطات شفاهی و خصیصه زندگی کوچرو امکان آفرینش دیوان سالاری و دبیران و دفترها را فراهم نمی کرد که با واسطه آنها همچون پارس ها بتوان دست به جمع آوری و ثبت هویت تاریخی - اجتماعی ترکان اوغوز زد و چون این رسالت بزرگ به فردی قدرتمند از لحاظ فکری و حافظه احتیاج داشت که هم بتواند این حوادث را به خاطر بسپارد و هم با هنرمندی تمام قادر به بیان شیرین ، شیوا و آهنگین آن باشد پس طبیعی است که شخصیتی مانند دده قورقود یا اوزان و عاشیق (روشنفکر سنتی ایل) در درون جامعه اوغوز ساخته و پرداخته شده و انجام این مهم را به دوش بگیرد .

3. انجام امور مشورتی برای خانها و بیگ ها و سایر افراد ایل : دده قورقود به سبب اینکه تبحر ویژه ای در رکار فکری ، معنوی و هنری داشت بنابراین در مواقعی که مشکل خاصی برای ایل اوغوز پیش می آمد که عادت و رسوم و رویه های جاری قادر به حل و فصل آن نبود و جان سختی و ماندگاری آن مشکل ممکن بود برای آینده و حیات ایل خطر ساز و تهدید کننده باشد ، لایه روشنفکری اوغوز وارد میدان تدبیر و خلاقیت گردیده و از طریق استفاده از قدرت نبوغ و آگاه هی های منحصر به فرد خویش سعی در ارائه راه حل می نمود و از این جهت که بارها آزمون داده و با موفقیت از امتحانات عینی پی در پی در میان ایل سربلند بیرون آمده بود از این جهت با اعتماد به نفس هر چه تمامتر در پیشگاه خانها و سرکردگان ترک حاضر شده و با نقطه نظرات و راهنمایی های خود به آنان یاری می رساند.

4 ایفای نقش هنری درحوزه موسیقی(آفرینش موسیقی، نوازندگی و خوانندگی) و شادی آفرینی در مراسم جشن اوغوز ها : موسیقی به مثابه مردمی ترین و خلقی ترین هنر ترکان و ایل اوغوز نیازمند فرد هنرمندی بود که به بهترین شکل از ایفای آن نقش بر آید و بتواند با قدرت تمام هنرنمایی کند چراکه زندگی بی ثبات، پرجاذبه و توأم با خطر ترکان از لحاظ احساسی و معنوی ایجاب می کرد که جشن های شادی بخش به کرات برگزار شده و سیمهای قویوز روح تازه ای به جسم خسته افراد ایل وارد کند از این جهت دده قورقود ، اوزان ها و عاشیق ها قویوز در دست وارد مجالس جشن و سرور آنها شده و با بیانات آهنگین و یادآوری شجاعت ها و منش های اخلاقی قوم اوغوز خستگی و ترس را از

جان و دل آنها می زدودند و زمانی هرچند کوتاه جان و روان آنان را با نوای خوش موسیقی عاشیقی می پیراستند .

اقتصاد اقوام فارس در شاهنامه

اما متفاوت از ترکان ، اقوام فارس در درون فرماسیون زمینداری خاص آسیای گرم و خشک و بشدت ناامن روزگار سپری کرده اند . این اقوام با دلبستگی بسیاری که به آب و خاک و سرزمین مادری داشته اند، یکجانشینی اختیار نموده و با تلاشی بسیار و گاه جانکاه خوراک خویش را از زمین بدست می آورده اند و از این جهت که آنها بقاء خودشان را حتی قبل از باروری خاک مدیون دستیابی به شیوه های پیچیده استحصال و مصرف آب زراعی بوده اند. بنابراین پارس ها با احترام بسیار از آب یاد کرده و ارزش قطره قطره این مایه طبیعی را بیش از هر قوم دیگری می دانند. بهرحال زراعت و کشت و کار فعالیت معیشتی بخش بزرگی از جمعیت فارسیان را تشکیل می داده است :

از او اندرآمد همی پرورش
که پوشیدنی نه بود و نه خورش
چو آگاه مردم بر آن برفزود
پراکندن تخم و کشت و درود²⁷
بدیشان بورزید و زیشان خورید
همی خویشتن باجرا پرورید²⁸
از آن پیش کاین کارها بیند بسیج
نُبد خوردنیها بجز میوه هیچ²⁹
[هوشنگ] ورزیدن زمین و گشتگری را به مردم آموخت.³⁰

در آن روزگار خوراک مردمان از دارا و تنگ مایه از رستنیها بود.³¹
دیگری پرسید: آن مرغزار که پر از سبزه و جویبار است و مردی پرنهیب با داسی بزرگ و تیز سوی مرغزار می آید و سبزه های آن را خواه خشک و خواه تر با داس می درود، کدام است.³²

با این حال و با توجه به کمیابی آب و محدودیت شدید در محصول زراعی ، اقوام فارس در کنار زرعیت و عمل آوری دانه های خوراکی به نگهداری از دام و دامپروری هم همت می کرده اند تا به عنوان مکمل غذایی و در آمدی بتوانند تا آخرین حلقه موجود از بقاء و موجودیت ارگانیک خود حفاظت کنند. البته تحت اثر فرهنگ غذایی و جهان بینی هندیان ، فارس ها هم تمایلی به استفاده از گوشت حیوانات اهلی برای امرامعاش از خود نشان نمی داده اند و همانطور که در شاهن امه تاکید شده غذای همه طبقات اجتماعی از گیاهان و دانه ها و لبنیات بوده است و در واقع این قوم کشتن و خوردن گوشت حیوانات و مخصوصا حیوانات اهلی مثل گوسفند و گاو را خوش بمن ندا نسته و آن را در مغایرت با منش انسانی و اخلاقی می شمرده اند و گاه آن را رفتاری اهریمنی و شیطانی محسوب می کردند:

به روز چهارم چو بنهاد خوان خورش ساخت از پشت گاو جوان³³
 ز پویندگان هر که بود خو برو خورش کردشان سبزه و گاه و جو³⁴
 اهریمن برای اینکه ذوق ضحاک را انگیزد رای کشتن جانوران کرد.³⁵
 سبزه و گاه و جو را خورش چهارپایان کرد.³⁶

فارس ها علاوه بر نگهداری از حیوانات اهلی به عنوان مکمل تولید زراعی و باغی عنایتی خاص نیز به صنایع دستی داشته اند تا از قبل آن بخشی از مایحتاج خود را تامین کرده و از این راه به تضمین زندگی آنها در قبال ناملازمات محیطی و بویژه خشکسالی و قحط سالی متعاقب آن مدد رساند بنابراین رشد قابل توجه صنایع دستی اعم از بافندگی منسوجات، صنایع غذایی، فرش و غیره را در میان فارس های باستان شاهد هستیم بطوریکه در این خصوص در شاهنامه آمده است:

جدا کرد گاو و خر و گوسپند بوزر آورد آنچه بُد سودمند
 ز پویندگان هرکه مویش نکوست بکشت و زایشان برآهیخت پوست³⁷
 پس از پشت میش و بره و پشم و موی برید و برشتن نهادند روی³⁸

از آن پس جدا کردن پشم و موی از پشت میش و بره و بز و رشتن مو و پشم این جانوران را به مردم آموخت.³⁹

جالب اینجاست که بر خلاف ترکان اوغوز که طبقات در آن از یکدیگر تمایز یافته و استقلال خود را باز یافته اند و ویژگی های طبقاتی اعم از اقتصادی، رفتاری و سیاسی آن موجودیت خود را به رخ می کشد در بخش اسطوره ای شاهنامه، که بواقع بخش هنری و اصلی و تحریف نشده تاریخ حیات اجتماعی فارس ها است اصولاً در هیچ جایی نمی توان نشانی از وجود طبقات اجتماعی یافت و با اینکه خرده فرمسیون زمینداری و زراعت پیشه بر حوزه اقتصادی آن اقوام چیرگی دارد با ای نحال طبقه اجتماعی اشراف زمیندار، دهقانان بدون ابزار تولید و لایه های اجتماعی میانجی مثل روحانیون، قضات، روشنفکران، هنرمندان در جامعه فارس اشاره شده در شاهنامه و در سازمان اجتماعی پارس ها عملاً از آنچنان اهمیتی برخوردار نیست. و تنها شاه، پهلوانان موبدان جیره خوار و تیول خوار شاه، سپاهیان، مردم (پوپول)، پیشه وران و بازاریان در سیستم اجتماعی فوق الذکر قابل تشخیص هستند و برای نمونه کاوه آهنگر نمادی از قشر پیشه وران شهری است که کار شورش و انقلاب بر علیه ضحاک به رهبری وی و با پرچی که از چرم روپوش وی ساخته شده است، انجام می گیرد:

بیآمد ز بازار مردی هزار چنان چون نه زینده کارزار⁴⁰

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد کجارو تبار و تیشه کرد⁴¹
 بر آن بی بها چرم آهنگران برآویخت نو بنو گوهران⁴²
 برافراشته کاویانی درفش همایون همان خسروانی درفش⁴³
 رستم جلودار بود و درفش کاویان را پیشاپیش سپاه می بردند.⁴⁴
 سالار نوچرم پاره را به دیبای روم آراست.⁴⁵
 در آن شورش تخت فروزنده درفش کاویانی سرنگون شد.⁴⁶
 لهراسب هزار تن از بازاریان را اسب و سلاح داد، خود گرز بدست گرفت و همه به مقابله دشمن
 شتافتند.⁴⁷

در حقیقت علت عدم شکل گیری و قوام طبقات اجتماعی خرده صورتبندی اجتماعی فئودالیتته نوع شرقی و مربوط به سرزمین پارس ها را می توان در عدم وجود امنیت و پراکندگی روستاها و دهات این اقوام و قدرتمندی سیاسی و نظامی همسایگان این سرزمین و بویژه ترکان ردیابی کرد که هزاره ها و بلکه ده ها هزار سال متممادی با ایجاد جو بسیار شدید نا امنی در میان جمعیت فارس باضافه ضعف نفوس، پراکندگی جغرافیایی انسانی و محدودیت سرزمینی آنان و در نتیجه عدم توان در مقابله گروهی با یورش مهاجمین دور و نزدیک، این اقوام را وادار ساخت که برای فزونی قوا و آفریدن امکان پایداری در برابر دشمنان به سیستم متمرکزی بی بدیل و استبداد فردی متوسل شوند و طبقات اجتماعی که برای ابراز وجود نیازمند حداقل سیستم مدیریتی عدم تمرکز حسی در ابتدایی ترین صورت آن هستند موجودیت خویش را و تمام مردم اختیارات خود را تا آخرین حد به یک نفر تفویض کردند تا کار عظیم دفاع از استحکامات و سرزمین فارس ها را سر و سامان دهد و خود در زیر درفش او گرد آمده و بدین ترتیب تمام مردم رعیت و غلامان شاه لقب گرفتند و هم آنان در تکریم سلطنت فردی و مبالغه در بیان عظمت شاه آنقدر پیش رفتند که حتی او را سایه خدا و قدسی ترین فرد و رهبر مذهبی نامیدند و عملاً اهورا مزدا را حافظ وی خوانده و از این طریق حتی موبدان را نیز به سلک خدمتگزاران او و همانند رعایای شاهی درآوردند بنابراین با وجود پادشاهی اینچنین قدرتمند هیچ طبقه ای نتوانست هویت و شناسایی یافته و نیروی در برابر اختیارات فائده شاه محسوب شود بطوریکه حتی شاه فارس ها - یعنی کیکاووس - رستم دسلطنه را که چشم و چراغ اقوام فارس و هویت آرمانی آنها می باشد، بارها تحقیر کرده و او را پیشیزی ارج نمی نهد.

اما در تمایز با ترکان که قشر پیشه وران و بازرگانان در آن از حداقل قدرت سیاسی و اجتماعی بی بهره اند، این لایه اجتماعی واسط و بویژه بازاریان و پیشه وران شهری تنها قشری می باشد که قدرت

ایستادگی در برابر استبداد فردی شاه را دارد و همچنین آنها هستند که در میان اقوام فارس نیروی برانگیزندگی مردم شهری را داشته و بارها از آن در خلع شاهان ستمکار بهره می‌گیرند هرچند که در مواقعی دیگر پارسیان به اتفاق بزرگان خودشان در نهایت درماندگی به شاه قوم دیگری پناه می‌برند و به زیر درفش و پرچم شاه بیگانه ای می‌روند (چنانکه ضحاک را که یک شاه عرب است به شاه ستمکار فارس ارجح می‌شمردند و پرچم او را بر خانه هایشان می‌افزاند) :

پس از مدتی همه سران کشوری و لشکری به امید رهایی از آن آشفتگی‌ها رو به سوی سرزمین تازیان نهادند.

چه شنوند کابجا یکی مهتر است	پر از هول شاه اژدها پیکر است
سواران ایران [فارس] زمین همه شاه جوی	نهادند یکسر به ضحاک روی
به شاهی بر او آفرین خواندند	ورا شاه ایران [فارس] زمین خواندند ⁴⁸

و از اینوست که در روستاها و دهات سرزمین فارس سکوت حاکی از اطاعت از استیلای شاهی جاری و ساری است و در آن هیچ صدای اعتراضی نیست حتی کوچکترین قیام دهقانی را در سراسر تاریخ این اقوام نمی‌توان سراغ گرفت و فقط در شهر و در درون آن پیشه‌وران شهری و بازاریان از ته مانده قدرت و نفوذ سیاسی و اجتماعی و قوه اعتراض برخوردار بودند و صد البته اینان هم بدلیل اینکه فاقد اصالت طبقاتی می‌باشند از تغییر اجتماعی رادیکال هراس داشته و در واقع یک مستبد و شاه را جانشین مستبد و شاه دیگری می‌کنند و باز هم بدان سبب است که اگر تمام حوادث ترکان اوغوز در کوهها و در زمین سیاه رخ می‌دهد و شهر در فرهنگ ترکان فاقد اصالت و اهمیت می‌باشد، در میان اقوام فارس شهر از نوعی مرکزیت سیاسی و دیوانی و در برخی موارد اقتصادی بهره‌مند بوده و ایجاد شهر یکی از افتخارات سران سپاهی و پهلوانان و شاهزاده‌گان پارسی محسوب می‌شود :

بسی شهر حرم بنا کرد کی	چو صد ده بنا کرد بر گرد ری ⁴⁹
یکی شهر سازم بدین جای من	که خیره بمانند از آن انجمن ⁵⁰
کزین بگذری شهر بینی فراخ	همه گلشن و باغ و میدان و کاخ ⁵¹
بسیاری شهرهای آباد بنا کرد چنانکه در اطراف ری صد ده ساخت. ⁵²	

شهرزاده گفت: آرزو داشتم به دلخواه خود شهر بزرگی در این جایگاه خوش و دلپذیر بنا کنم ، دریغ که سپهر با من سر ناسازگاری لرد.⁵³

خرده نظام اقتصادی

و ناگفته نماند که سیاوش گرد یکی از این شهرهاست که ضمن اینکه نماد پیروزی فارسها بر ترکان است
نماد مظلومیت و مرگ در اوج جوانی و زیبایی وی بدست دشمن شماره یک فارس هایعنی افراسیاب ترک
نژاد می باشد .